



پیشگاه علم و اندیشه مطالعات فلسفی

رتال جامع علوم انسانی

شماره بررسی کتاب

چکیده:

در سال گذشته پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور از میان قصه‌هایی که در سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ از سراسر ایران گردآوری کرده بود، سه مجموعه قصه منتشر کرد. این کتابها نافی و ناقص برنامه علمی، سنجیده و پسندیده‌ای است که اولیاء پژوهشکده با انتشار کتاب **قصه‌های مردم** آغاز کرده و وعده استمرار آن را نیز داده بودند. نگارنده با این امید که نقد روش اخیر پژوهشکده و بیان ناصوابیهای آن می‌تواند از ادامه این تصمیم غیرعلمی پیشگیری کند، به بررسی این کتابها پرداخته است. در این نوشته تلاش کرده‌ام ضعفهای این روش را توضیح دهم. ابتدا با ارائه مثالهایی از هر سه کتاب به عدم ویرایش آنها اشاره کرده‌ام.

در بندی دیگر، متعرض باوری شده‌ام که قصه‌های عامیانه را در محدوده استانی تقسیم‌بندی و نام‌گذاری می‌کند و توضیح داده‌ام که تقسیم‌بندی و نام‌گذاریهایی مانند **قصه‌های مردم خوزستان، کردستان، گیلان** و... نمی‌تواند چندان دقیق و واقعی باشد. سپس به برخورد گزینشی با قصه‌های عامیانه و «خوب» و «بد» کردن آنها پرداخته‌ام. در

بندی دیگر اشاره مختصری به نشر این قصه‌ها کرده‌ام. در نهایت نیز به برخی از تفسیرها و یادداشت‌هایی که گردآورندگان در حاشیه قصه‌ها نوشته‌اند اشاره نموده و سعی کرده‌ام نادرستی آنها را نشان دهم.

در سال ۱۳۷۹ به همت پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی، کتابی به نام **قصه‌های مردم** منتشر شد که به رغم برخی کاستیها، در نوع خود کتابی ارزشمند، قابل توجه و در عین حال بدیع بود. در مقدمه آن کتاب به نقل از مدیر پژوهشکده مردم‌شناسی آمده بود که طی سالهای ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ تعداد ۹۷۰ قصه از استانهای مختلف کشور فراهم آمده که پس از طبقه‌بندی منتشر خواهند شد و از کتاب **قصه‌های مردم** به عنوان نخستین مجموعه از قصه‌های گردآوری شده در این طرح نام برده بود.

انتشار آن کتاب و اعلام چنین برنامه‌ای از سوی یکی از نهادهای رسمی که خود را متولی بخشی از میراث فرهنگی کشور می‌داند باعث خوشحالی دوستانان فرهنگ عامیانه شد، زیرا چنین احساس می‌شد که پس از سالها انتظار و نیز کارهای فردی پراکنده،

افسانه‌های گیلان

گردآورنده:
مهندس تقی پور احمد جغتایی

● افسانه‌های گیلان

محمد جمفری (تفوازی)

● پژوهشکده مردم‌شناسی سازمان میراث فرهنگی

دلیل، به قول هم‌زبانان تاجیک، خشک از آب بیرون نیامده است. مشخص نیست به چه دلیل یا دلایلی این پژوهشکده چنین روش ابتدایی و غیرتخصصی را جانشین روش علمی و پسندیده‌ای کرده است که مورد استقبال علاقه‌مندان فرهنگ عامیانه قرار گرفته بود و ضمناً اولیاء پژوهشکده نیز وعده استمرار آن را داده بودند. این تصمیمات متنافر و متناقض بیش از هر چیز نشان‌دهنده عدم وجود یک روش قاعده‌مند، پابرجا و مدون در زمینه گردآوری، حفظ و انتشار فرهنگ عامیانه این آب و خاک است. تاکنون براساس طرح جدید، سه مجموعه با نامهای زیر منتشر شده است:

افسانه‌های گیلان، چهل افسانه خراسانی و قصه‌های مردم خوزستان؛ ظاهراً پژوهشکده مردم‌شناسی قصد دارد چنین روش یرنخصصی را، که هیچ یک از امتیازات روش پیشین را ندارد، همچنان ادامه دهد. از این رو بررسی این روش بسیار ضروری می‌نماید. در این نوشته کوشش می‌شود از خلال بررسی نواقص این کتابها، کاستیهای روش اخیر نشان داده شود.

سرانجام یک نهاد رسمی سرمایه‌گذاری توأم با برنامه‌ریزی علمی را در بخش مهمی از فرهنگ این سرزمین متقبل شده است. بخشی که متأسفانه بنا به دلایل مختلف در حال نابودی و اضمحلال است. اما خوشحالی دوستداران فرهنگ عامیانه دولت مستعجل بود و بارقه‌امیدی که در دل آنها ایجاد شده بود طی سال گذشته به یأس تبدیل شد.

در سال پیش پژوهشکده مردم‌شناسی، برخلاف آنچه در مقدمه کتاب **قصه‌های مردم آمده** بود، دست به چاپ و انتشار قصه‌های گردآوری شده به صورت خام و با تقسیم‌بندی استانی زد. بدون تردید این کار بدون تأمل و تدبیر کافی صورت گرفته است، به همین

۱- همان گونه که ذکر شد این قصه‌ها بدون کمترین کار نظارتی و ویرایشی چاپ شده‌اند. گردآورندگان آنها گاه به گاه در مقدمه کتابهای خود یا در یادداشت‌هایی کوتاه و اشاره‌وار درباره برخی از قصه‌ها توضیحات مختصری ارائه داده‌اند، توضیحاتی از قبیل اینکه نمونه این قصه در فلان مجموعه نیز آمده است، همین یادداشت‌های اشاره‌وار مشخص می‌کند که گردآورندگان این کتابها نیز نیاز به توضیح، تفسیر یا طبقه‌بندی قصه‌ها را، دست کم در سطح ملی، احساس می‌کرده‌اند. اما بنا به دلایلی نامشخص این کار انجام نگرفته است. برای نشان دادن اینکه قصه‌های گردآوری شده به صورت ابتدایی، عجولانه و بدون کمترین هزینه فکری منتشر شده‌اند، به ذکر چند مورد بسنده می‌شود:

الف - در **چهل افسانه خراسانی** قصه‌ای به نام **گل قهقهه** چاپ شده است، این قصه پیش از این در مجموعه **قصه‌های مردم** نیز آمده بود، بالای صفحه و کمی پایین‌تر از نام قصه، «روایت اول» ذکر شده است. خواننده فکر می‌کند که دست کم یک روایت دیگر نیز از این قصه در کتاب وجود دارد، ولی با پایان قصه متوجه می‌شود که روایتی دیگر در کار نیست و هر چه هست همان یک روایت است. اما خواننده‌ای که کتاب **قصه‌های مردم** را خوانده است به یاد دارد که دو روایت از این قصه در کتاب اخیر چاپ شده است؛ یکی همین روایت، «گل قهقهه»، و دوم روایتی از فراهان اراک به نام «هالو هیض و تعبیر خواب».

ب - در **افسانه‌های گیلان**، قصه‌ای به نام «سه خواهر و نی لبک» چاپ شده است. گردآورنده در پایان این قصه، که پیش از این نیز در **قصه‌های مردم** چاپ شده است، طی یادداشت کوتاهی نوشته است که روایت دیگری از همین قصه از «کوچصفهان گیلان» وجود دارد. سپس خلاصه‌ای از آن را به همراه تفاوت‌هایش با روایت «سه خواهر و نی لبک» تشریح می‌کند. با این یادداشت و توضیحات، خواننده به این نتیجه می‌رسد که گردآورنده قصد دارد از ذکر کامل روایت دوم خودداری کند، اما این نتیجه منطقی بلافاصله در صفحه بعد نقض می‌شود، زیرا گردآورنده محترم، به رغم همه آن توضیحات، روایت دوم را به صورت کامل نیز بیان می‌کند و به این ترتیب خواننده مبهوت می‌ماند که اگر بنا بر بیان کامل روایت بوده است چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که خلاصه آن نیز در صفحه قبل ذکر شود.

ج - در **قصه‌های مردم خوزستان** «قصه‌ای به نام هزار و یک شب وجود دارد که چگونگی قصه گفتن شهزاد برای پادشاه و حیلله او برای رهایی از مرگ را بیان می‌کند، به گمان من در نبود ویراستار نیز چنانچه خود گردآورنده محترم یک بار این «قصه» را مرور می‌کرد آن را به عنوان «قصه عامیانه مردم خوزستان» به شمار نمی‌آورد و کمترین تردیدی برای حذف آن در این مجموعه به خود راه نمی‌داد.

۲- در کشور ما باوری غیرعلمی و غیرواقعی درباره نام‌گذاری مجموعه قصه‌های عامیانه وجود دارد. بدین معنی که هر گاه پژوهشگری تعدادی قصه از یک استان گردآوری کرد آن را به نام قصه‌های همان استان به دست چاپ می‌سپارد. موضوعی که پیش از این نیز رایج بوده و متأسفانه پژوهشکده مردم‌شناسی نیز بدون برخوردی دقیق و علمی با این موضوع از همین روش غیرعلمی تأسی کرده است. به گمان من نام‌گذاری این مجموعه‌ها به عنوان قصه‌های گیلان، خوزستان یا خراسان نمی‌تواند دقیق و توأم با باریکی‌بینی‌های علمی باشد.

اولاً قصه‌هایی که در یک منطقه وجود دارد بسیار بیشتر از تعدادی است که در یک کتاب صد و پنجاه یا دویست صفحه‌ای آورده می‌شود.

ثانیاً، و این نکته اصلی است، بسیاری از قصه‌هایی که در این کتابها به عنوان قصه یک استان خاص آمده است، روایت‌های مشابه دیگری از آنها در سایر استانها و مناطق کشور وجود دارد. بنابراین نمی‌توان از آنها به عنوان قصه یک استان خاص یا قصه منطقه معینی از کشور یاد کرد. به گمان نگارنده، برای اینکه قصه‌ای را قصه منطقه‌ای محسوب کنیم باید ساختارهای آن قصه با ساختارهای اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی، فرهنگی و... آن منطقه تطابق و توازن داشته باشد. برای مثال از قصه‌های «کره دریایی»، «نارنج و ترنج»، «ماه پیشونی»، «سنگ صبور»، «بلبل سرگشته»، «جان تیغ» و... روایت‌های کمابیش مشابهی در نقاط مختلف کشور وجود دارد. (ناگفته پیداست که بحث من درباره روایت‌های کمابیش مشابه است. زیرا روایت‌هایی که تفاوت‌های جدی نیز با هم دیگر دارند در شهرها و مناطق مختلف وجود دارد). آیا پژوهشگر فرهنگ عامیانه مجاز است که هر یک از این روایت‌های مشابه را به یک منطقه خاص منسوب کند.

در استانهایی مانند خوزستان که مناطقی مهاجرپذیر هستند، ممکن است پژوهشگر قصه‌های عامیانه، قصه‌ای را ضبط کند که هموطنی غیرخوزستانی فی‌المثل بلوچ، کرد یا گیلک، قبلاً برای راوی بیان کرده باشد. آیا به صرف اینکه یک خوزستانی این قصه را برای پژوهشگر یا گردآورنده روایت می‌کند، می‌توان آن را قصه خوزستانی نامید.

به گمان من اکثریت قابل توجهی از قصه‌های عامیانه را باید در محدوده‌ای بسیار فراتر از یک استان، قصه منطقه‌ای نامید. محدوده‌ای که یک حوزه تمدنی واحد را شامل شود یا دست بالا منطقه‌ای که مرزهای ملی را دربر بگیرد.

نگارنده این سطور قصه‌های بسیاری از زبان مردم خوزستان ضبط کرده است که روایت‌های مشابه آنها در سایر مناطق ایران نیز وجود دارد، اما نمی‌تواند به خود این اجازه را بدهد که از آنها به



عنوان قصه‌های خوزستانی یاد کند.

۳- سنت ناپسند دیگری که در این سالها، بنا به دلایل اجتماعی-سیاسی معین، گریبان بسیاری از پژوهشگران را گرفته و باعث شده است بخشی از فرهنگ عامیانه این سرزمین در دسترس علاقه‌مندان قرار نگیرد، برخورد گزینشی با قصه‌های عامیانه است. بدین معنی که مصلحت‌هایی غیر از مصلحت فرهنگ عامیانه سبب می‌شود که برخی اشخاص از ضبط و انتشار پاره‌ای از قصه‌ها خودداری کنند. طی سالهای اخیر مصلحت‌هایی مانند جلوگیری از اختلافات قومی، جنسی، مذهبی و... توجیهی برای نادیده گرفتن بسیاری از اجزای فرهنگ عامیانه ما بوده است.

۴- تعداد قابل توجهی از قصه‌هایی که در این کتابها آمده است قبلاً با ویرایشی مناسب‌تر و نیز به همراه تعیین تیپها و شماره ویژه (کد)، بر مبنای کتابهای **تیپهای قصه‌های عامیانه اثر آرنه / تامپسون** و **طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی اثر اولریش مارزلف**، در کتاب **قصه‌های مردم چاپ شده** بودند. (در این مورد می‌توان به یازده قصه در **افسانه‌های گیلان و هفت قصه در چهل افسانه خراسانی** اشاره کرد.) با توجه به اینکه جغرافیای روایت این قصه‌ها در شناسنامه آنها ذکر شده بود، هیچ توجیهی برای چاپ مجدد آنها وجود نداشته است.

۵- نثر بخشهای قابل توجهی از هر سه کتاب نثری غیرروایی و غیرحکایی است. همه‌سی و سه روایتی که در **قصه‌های مردم خوزستان** آمده و نیز تعدادی از قصه‌های دو کتاب دیگر به شدت دچار این نقیصه هستند. برای نشان دادن این کمبود به نقل دو عبارت از **افسانه‌های گیلان و قصه‌های مردم خوزستان** بسنده می‌کنم:

«پسران دال و سلسال آداب و فنون سوارکاری و شمشیرزنی را فرامی‌گیرند و در این راه سلسال گوی سبقت را از عموزاده‌های خود می‌ریاید. اما همیشه آرزوی مرگ دال، عموی نابکارش را دارد و در انتظار مرگ او روزشماری می‌کند تا بر عموزاده‌های خود چیره شود.» (**افسانه‌های گیلان** ص ۱۰۸)

«در آن شهر خانه‌ای را دید که ماتم زده بود. وارد شد و علت را پرسید. گفتند: مادر این خانه زندگی را بدرود گفته است. در همین هنگام جوانی نزد پیرزن آمد و او را تکریم و نوازش کرد. پسر جوان گفت من نیز تنه‌ایم و مادرم که یگانه یاورم بود ترک دنیا گفته است پس از این به بعد تو مادرم و من فرزند توأم.» (**قصه‌های مردم خوزستان** ص ۶۳)

چنین جمله‌ها و عبارتهایی بیشتر با نثرهای کلیشه‌ای رسانه‌های عمومی ما انطباق دارد تا نثرهای دلنشین و صمیمی عامیانه. علاوه بر این نثر **قصه‌های مردم خوزستان** مطلقاً هیچ تناسبی با زبان گفتاری مردم آن منطقه ندارد. خواننده با هیچ کلید واژه یا اصطلاح محلی برخورد نمی‌کند. همان گونه که می‌دانیم در خوزستان دو زبان متفاوت فارسی و عربی رایج است که هر یک از این دو گویشها و لهجه‌های مختلفی دارند. تفاوت گویشها و لهجه‌ها به ویژه در میان فارسی‌زبانان این منطقه بسیار نظرگیر و فاحش است. مانند تفاوتهایی که میان گویشهای بهبهانی و شوشتری یا دزفولی وجود دارد. این تکثر زبانی و گویشی در هیچ یک از قصه‌های کتاب بازتابی ندارند. روایت‌های بهبهانی، هندیجانی، دزفولی و حتی سوسنگردی (که ظاهراً از زبان عربی ترجمه شده‌اند) کاملاً یکسان بوده و هیچ اختلافی با هم ندارند.

البته این کتاب مستلزم یک بررسی جداگانه و مستقل است، زیرا به رغم آنکه از سوی یک نهاد علمی - پژوهشی منتشر شده است، متأسفانه فاقد هر گونه نکته علمی به ویژه از نظر روش‌شناسی است. به دلیل آنکه هدف نگارنده این سطور بررسی جزء به جزء و

مستقل این کتاب نیست، فقط به ذکر دو نکته بسنده می‌کنم: اول، هیچ یک از «قصه‌های این کتاب از مناطق روستایی فراهم نشده‌اند. تأکید در مورد مزیت روستاها نسبت به مناطق شهری برای گردآوری قصه‌های عامیانه موضوعی غیرضروری و در عین حال از امور بدیهی در این زمینه است. دوم، از میان سی و سه «قصه» کتاب، تعداد بیست و پنج تای آن (یعنی بیش از هفتاد و پنج درصد) مربوط به بهبهان، هندیجان و دزفول است و مابقی از شهرهای ایذه (یکی)، اهواز (سه تا) و سوسنگرد (چهار تا) گردآوری شده‌اند. به عبارت دیگر از ده شهر دیگر خوزستان و دهها بخش مهم آن هیچ نشانی در این کتاب وجود ندارد.

۶- زمان گردآوری اکثریت قصه‌های هر سه کتاب در شناسنامه‌های آنها ذکر نشده است. ذکر زمان گردآوری برای آشنایی با تطور و تحول زبان عامیانه امری بسیار ضروری است. این موضوع به ویژه درباره **افسانه‌های گیلان** حساسیت بیشتری می‌یابد، زیرا بنا به گفته گردآورنده، این کار طی زمانی سی ساله انجام گرفته است و طبیعی است که طی این مدت زبان عامیانه تطور قابل توجهی را به خود دیده باشد.

۷- در حاشیه بعضی از قصه‌ها، یادداشتهای کوتاهی از گردآورندگان وجود دارد که برخی از آنها غیردقیق بوده و در مورد تعدادی نیز باید گفت که به اصطلاح شأن نزول آنها مشخص نیست. برای پیشگیری از کلی‌گویی به موارد زیر اشاره می‌شود:

الف: گردآورنده **چهل افسانه خراسانی** حوادث و قضایای قصه «مریم زناری» را با جنگهای صلیبی مرتبط دانسته و نوشته است: «این داستان می‌تواند یادآور جنگهای صلیبی باشد و صحنه‌هایی از آن را به خاطر آورد.» (ص ۱۸۷) در صورتی که هر کس کمترین آشنایی با جنگهای صلیبی داشته باشد، نمی‌تواند هیچ گونه پیوندی میان حوادث این قصه با جنگهای مذکور برای خود ترسیم نماید.

ب: در **افسانه‌های گیلان** قصه‌ای به نام «سه خواهر الکن» چاپ شده است. در این قصه مادر از دختران الکن خود می‌خواهد زمانی که خواستگار به خانه آمد سخنی به زبان نیاورند تا عیب آنها عیان نشود، اما هر سه خواهر بنا به دلایلی توصیه مادر را فراموش می‌کنند. گردآورنده در ص ۶۰ نوشته است که شبیه این قصه در کتاب **قصه‌های مشهدی گلین خانم** آمده است. نگارنده به رغم سابقه ذهنی مراجعه مجددی به **قصه‌های مشهدی گلین** کرد اما نتوانست قصه‌ای شبیه به آن پیدا کند. ولی در **قصه‌های مردم فارس** (ابوالقاسم فقیری) و **قصه‌های کتاب کوچه** (احمد شاملو) به دو روایت از این قصه برخورد کرده است.

تصور من بر این است که موارد گفته شده برای نادرستی شیوه جدید پژوهشکده مردم‌شناسی در زمینه انتشار قصه‌های عامیانه کفایت لازم را دارد. از این رو با این امید که پژوهشکده در تصمیم خود مبنی بر انتشار قصه‌های عامیانه به صورت فعلی بازنگری اساسی نماید، نوشته خود را به پایان می‌رسانم.

پانویس:

۱. نگارنده در کتاب **ماه ادبیات و فلسفه** شماره ۵۱ - ۵۰ طی نوشته‌ای با عنوان «گامی اساسی در گردآوری قصه‌های ایرانی» این کتاب را بررسی کرده است.